

# درس‌هایی از انقلاب اکتبر

(بخش اول)



صدای انترناسیونالیستی

E-mail: [internationalist.voice@gmail.com](mailto:internationalist.voice@gmail.com)

Homepage: [www.internationalist.tk](http://www.internationalist.tk)

"... خدمت تاریخی بلشویکها ابدیست، در راس پرولتاریای بین‌المللی، با کسب قدرت سیاسی و برخورد عملی به مسائل تحقق سوسیالیسم گام برداشتن، و نیز نزاع بین سرمایه و کار را، در تمامی جهان، با قدرت به پیش بردن. در روسیه، مسئله می‌توانست فقط مطرح شود، مسئله نمی‌توانست در روسیه حل شود، و در این مفهوم، آینده، در همه جا، به بلشویسم تعلق دارد."

روزا لوگزامبورگ - انقلاب روس

## مقدمه

دستگاه عریض و طویل دروغ پردازای استالینی با ساختن جعلیات تاریخی و نظری همراه با جناحهای گوناگون سرمایه داری، استالینیسم را ادامه بلشویسم و کشورهای بلوک شرق را سوسیالیسم معرفی کرده اند. شعارهای دفاع از میهن سوسیالیستی، جبهه خلق و سوسیالیسم در یک کشور را بمنظور مخدوش نمودن مرز طبقاتی و مبارزات طبقاتی جهانی در خدمت سازش با سرمایه داری مورد استفاده قرار داده و مسبب بزرگترین قتل و عامها در تاریخ بشری گردیده است. در ادامه رقابتهای امپریالیستی و جنگ سرد بین دو بلوک غرب و شرق به رهبری آمریکا و روسیه، این دروغ بزرگ در خدمت توجیه جاه طلبیهای سرمایه داری روسیه از یکطرف و دموکراسی بورژوائی بر علیه دیکتاتوری روسیه از طرف دیگر قرار گرفت.

استالینیسم با مسموم سازی آگاهی طبقاتی این مسئله را القاء می نمود که در برابر دیکتاتوری عریان سرمایه داری، سوسیالیسم موجود با تمام معایب آن بهتر است. با فروپاشی بلوک شرق بورژوازی با و ندای مرگ کمونیسم که پایان عصر مبارزه طبقاتی را بشارت می داد و اینکه دیگر طبقه ای بنام کارگر وجود ندارد. در این لشکرکشی جناح چپ سرمایه همراه با آکادمسین ها و فیلسوفان با توهم سازی این صحنه را تیره تر ساختند. دروغ های بزرگ برای مخدوش سازی مرزهای طبقاتی و گنج سازی آگاهی طبقاتی ساخته شد. انقلابیون از تجربه انقلابهای گذشته و بخصوص با بررسی شکست انقلاب اکتبر روسیه، این رخدادها را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند و درسهای آموخته را برای مبارزات آینده سرمشق قرار می دهند.

## زمینه های شکل گیری انقلاب اکتبر

بعد از شکست کمون پاریس، مرکزیت انقلاب پرولتاریایی از فرانسه به آلمان تغییر مکان داد این ویژگی، حاصل بحران تاریخی بوجود آمده در پایان سده نوزدهم و اوائل قرن بیستم بود دوره ای که شمار هواخواهان و پایه های انتخاباتی سوسیال دموکراسی با آهنگی پرشتاب افزایش می یافت، در حوزه ی نظر می توان گفت که سوسیال دموکراسی بر سر پاسخ به اینکه سوسیالیسم چیست؟ در دوراهی چاره ناپذیری گرفتار آمده بود. تقدیرگرایی که بر محور قوانین ثابت اخلاقی (نئوکانت گرایی) بنا شده بود و یا جبرگرایی که بر پایه قوانین اقتصادی و ضرورت تحول تاریخی استوار بود. برنشتاین با تجدید نظر در اصول مارکسیسم، راه اول را برگزیده بود و به دنبال پایه های اخلاقی در درون جامعه به جستجو

می پرداخت، برنشتاین، دیدگاه کانت را با اندیشه ماتریالیسم حاکم بر سوسیال دموکراسی آلمان جمع کرده و با خوار شمردن آرمانهای ماتریالیستی به تقابل به آن می پرداخت، این اخلاقیات به وضوح تمام غیرتاریخی و بر فراز طبقات اجتماعی قرار داشت. اصول اخلاقی کانت، در عمل پایه ای است برای اعمالی که همیشه و در همه جا انسانی است. شق دوم، اندیشه ای بود که از طریق کائوتسکی نمایندگی می شد و تاثیر ژرف بر سوسیال دموکراسی آلمان نهاده بود. اندیشه ای که حاصل ترکیب منافیزیک روشنفکرانه با پیشرفت تکامل گرایی دارونیسیم اجتماعی بود.

از اینرو، قبل از اینکه جنگ جهانی اول به وقوع بپیوندد، این اندیشه ها شفافیت خود را در درون سوسیال دموکراسی باز نیافته بود، چنانچه لنین در بروز جنگ جهانی، می پنداشت که اعلامیه منتشره توسط سوسیال دموکراسی آلمان در حمایت از جنگ، کار پلیس آلمان می باشد. [۱] زمانیکه جنگ های استعماری در مستعمرات آفریقایی، آسیایی تشدید یافته بود احزاب سوسیالیست در بین الملل دوم که تحت هژمونی سوسیال دموکراسی آلمان قرار داشتند، بر علیه درنده خویی و حرص و آز جنگ سخن می گفتند ولی مواضع منسجمی در امور ضد استعماری با هم دیگر نداشتند. برای مثال در کنگره بین المللی اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ پیش نویسی، با اکثریت اعضا تهیه شده بود، که استعمارگری را حاوی بعضی جنبه های مثبت می دانست و یا اینکه اظهار می داشت هرگونه سیاست استعماری را به لحاظ اصول، همیشه نمی توان رد کرد، فقط باید افراط کاری استعماری محکوم شود و نباید بطور کلی استعمار را تقبیح نمود. [۲]

اگرچه این پیشنهادی رای نیامد و در کنار این پیشنهادی، دیگر قطعنامه های پیشنهادی در کنگره مبین آن بودند که در صورت وقوع جنگ وظیفه کارگران و نمایندگان پارلمانی آنها در کشورهای درگیر جنگ، آن است که، آنچه در توان دارند به کارگیرند تا با در پیش گرفتن اقدام های در خور اعتنا از وقوع جنگ جلوگیری کنند. ولی با این وجود، کائوتسکی سخنگوی اصلی گرایش مرکز، رهبریت سوسیال دموکراسی را در دست داشت و اظهار می کرد، امپریالیسم حاصل ضروری سرمایه داری نیست بلکه دمل چرکینی است که طبقه سرمایه دار در کل، خود بیش از پیش خواهان رهایی از شر آن است. یا صحیحتر گفته باشیم، امپریالیسم شیوه ای از توسعه طلبی است که گروه های کوچک معین اما قنترتمندی از سرمایه داران از آن حمایت می کنند و با نیازهای طبقه سرمایه داری به طور کلی تعارض دارد. هنگامی که جنگ جهانی اول، که اساسا جنگ میان قدرت های امپریالیستی برای تقسیم مستعمرات بود در گرفت.

عصر طلایی سرمایه داری عملا پایان گرفت، چرا که پیش از آن جنگ های مستعمراتی در منطقه ای یا در ناحیه ای خاص به وقوع پیوسته بود ولی جنگ جهانی اول نشانی از بن بست تقسیم مستعمراتی و پایان دوره مترقیانه سرمایه داری در رشد نیروهای مولده بود. برای نویسندگان سوسیالیست و انقلابیون آن دوره که اشکارا به حمایت از استعمارگری بر نخواستند بودند. صلح طلبی سرمایه داری و رفاه ماوایی بود که آنها برگزیده بودند تا از آنجا

گاهی شعار ضد جنگ سر دهند مبارزه انقلابی و چشم انداز سوسیالیسم برای آنها دور از دسترس بود. اما واقعیت عینی جنگ به وقوع پیوسته، چهره دورویی را کنار زد، آنهایی که مرحله امپریالیسم را نه یک ضرورت تاریخی، نه مرحله نهایی زور آزمایی میان سرمایه داری و سوسیالیسم، بلکه ابداع اندیشه گروهی از احزاب صاحب منفعت به شمار می آوردند. آنها کوشش داشتند تا بورژوازی را متقاعد کنند که نظامی گری و امپریالیسم، حتی از دیدگاه بورژوازی زیان آور است بهتر است بعضی از احزاب راست را منزوی کنند و جبهه ای واحد از پرولتاریا و بورژوازی را بوجود آورند. از اینرو آنها می بایست از بورژوازی خودی که برای آنها رفاه را آورده بود، حمایت کنند. هواخواهی از میهن و وطن پرستی را پیشه و از بورژوازی نابخرد به بورژوازی خردمند روی آورند. این بود که اینها در منجلاب سرمایه داری غوطه ور شدند.

شرایط جنگ برای روسیه نسبت به دول اروپایی که شکست بین الملل دوم را به همراه داشت متفاوت بود. در آنجا نه پارلمانی وجود داشت نه فضایی که طبقه کارگر بصورت علنی بتواند تشکلات خود را تشکیل دهد. خفقان پلیسی سراسر روسیه را در بر گرفته بود. به نظر تروتسکی "کفایت ویژه ساختمان جامعه روسیه این بود که صنعت سرمایه داری در آن بر اثر فشار خارجی و در زیر حمایت دولت رشد کرده بود، در نتیجه پرولتاریایی بوجود آمده بود، بدون طبقه مستقلی از بورژوازی کاسب کار. به این دلیل، در کشوری که از لحاظ اقتصادی واپس مانده است، پرولتاریا ممکن است زودتر از کشوری که سرمایه داری پیشرفته وجود دارد به قدرت برسد و در روسیه کارگر ممکن است بیش از کارفرمای خود به حکومت برسد." البته تروتسکی این موضوع را فقط از لحاظ نظری مطرح نمی کرد، بلکه تجربه انقلاب ۱۹۰۵ او را متقاعد ساخته بود که این امر پیش خواهد آمد و او به چشم دیده بود که کارخانه داران روس در خواست روز کار هشت ساعته را با بستن در کارخانه پاسخ می دهند. این در خواست از لحاظ انقلاب بورژوازی در خواست لازم و مشروعی بود. اما کارگران فقط با تصرف کارخانه می توانستند آن را اجرا کنند [۳]. از اینرو شرایط برای انقلابیون روسیه در بروز جنگ بسیار پیچیده بود. در پترزبورگ، نمایندگان بلشویک و منشویک در دوما، عجالتا با هم متحد شدند و از جانب حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه اعلامیه دادند و حاضر نشدند بوجه جنگ را تصویب کنند، این ذهنیت تصادفی نیست بلکه نشان از شرایط خاص تاریخی دارد، آگاهی طبقاتی وابسته به ضرورت عینی اند، که نصیب پرولتاریا روس گشته بود و آنها را بر علیه جنگ بر می انگیزت. لنین، قبل از اینکه جنگ به وقوع به پیوندد، گفته بود: "جنگ در همه کشورهای پیشرفته، انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز قرار می دهد." [۴]

## ماهیت انقلاب اکتبر

ماهیت انقلاب از خلال اهداف و برنامه های نیروهای اجتماعی درگیر انقلاب مشخص می گردد. بلشویک ها از بانیان این انقلاب و لاجرم جزعی از سوسیال دموکراسی که فعالیت و مواضع آنها نه فقط در روسیه بلکه در سطح بین المللی جای داشت. یا صحیح تر گفته شود، بخشی از جناح چپ انترناسیونال دوم بودند که در مقابل رفرمیسم، روزیونیسم و

کولونیالیسم ایستادند. بویژه در مبارزه برای انترناسیونالیسم آنها جزء پیشاهنگان این مبارزه بودند. در عرصه داخلی روسیه، بلشویسم بمثابه یک جریان مارکسیستی که در داخل سوسیال دموکراسی روسیه قرار داشت به مبارزه طبقاتی پرداخت. در بدو شکلگیری، آنها مبارزه خود را بر علیه پوپولیسم و سوسیالیسم دهقانی آغاز کردند. سپس بر علیه مارکسیسم عننی و مدافعین روسی آن پرداختند. بلشویکها با آنارشیزم که خصالت نمای تمامی کشورهای عقب مانده بود و تروریسم را بعنوان شیوه ای از مبارزه دفاع از اعتصابات توده ای طبقه کارگر می دانست به مبارزه برخاستند. آنها با اکونومیسم که مبارزه پرولتری را به سطح خواستههای اقتصادی درون سرمایه داری تقلیل می دهد و از مبارزه سیاسی جهانی طبقاتی و تکالیف تاریخی طبقاتی صرف نظر می نماید به موضعگیری پرداختند. در برابر روشنفکری، تعهد انقلابی، بر علیه سازش منشویسم با لیبرالیسم و مخدوش نمودن مرز طبقاتی و در برابر انحلال طلبان، مواضعی مارکسیستی اتخاذ کرده بودند، که نشان دهنده همراهی آنها با طبقه کارگر در خلال مبارزه طبقاتی بود.

در سال ۱۹۱۴ موضوع جنگ به هست و نیست جامعه سرمایه داری گره خورده بود. در حقیقت در قبال وقوع جنگ، بورژوازی تمام کشورها به یک اندازه سهیم هستند یا صحیح تر است بگوییم، این رژیم های سرمایه داری هستند که با سرمایه گذاری در تولیدات تسلیحات نظامی و ایجاد جنگ نقش برجسته ایفا می کنند. بروز جنگ جهانی اول، تمام تناقضات جامعه سرمایه داری را عریان کرد، نشان داد که سرمایه داری وارد دوران زوال خود شده است و سرمایه داری برای خروج از بحران، جزء با جنگ و جنگ افروزی نمی تواند از بحرانهایش عبور کند. در جنگ تمام جناحهای مختلف سرمایه داری برای دفاع از منافع خود که همان سرمایه مالی می باشد، متحد عمل می کنند و با یاری دیگر جناحهای سرمایه به فریفتن طبقه کارگر و یک کاسه نمودن منافع خود با منافع جامعه آنان را به مسلخ و گوشت دم توپ می سپارند. برای طبقه کارگر جنگ بمعنی از دست دادن همه چیز می باشد و طبقه کارگر از قبال جنگ چیزی بدست نمی آورد. همراهی بلشویکها با طبقه کارگر و پافشاری آنها در مخالفت اشکار با جنگ امپریالیستی اول و مطرح نمودن مطالبات انقلابی بیش از پیش بر نفوذ بلشویکها افزود. بلشویکها شعار "تمام قدرت بدست شوراها را مطرح کردند". پرولتاریای روسیه اولین گام را در راستای انقلاب جهانی کمونیستی برداشت. در چنین زمینه ای است جنبش کارگری آن زمان ماهیت پرولتری انقلاب اکتبر را به رسمیت می شناسد و به دنبال تعمیم دادن تجربه انقلاب روسیه به سرتاسر جهان در پی نابودی دولت بورژوازی و تسخیر قدرت بوسیله شوراها می شود.

## تشکیل بین الملل کمونیست

پرولتاریا تنها طبقه ای تاریخی است که مالکیتی از آن خود ندارد، بدین صورت، اوتنها طبقه ای است که می تواند فراسوی تقسیمات منطقه ای یا کشوری برود این تقسیمات، جغرافیای سیاسی، متجلی وجود مالکیت هستند. چارچوبی که در آن طبقه حاکمه از مالکیت خود حفاظت و دفاع می نماید اگر تشکیل ملتها وابسته به پیروزی بورژوازی بود، فسخ ملتها، فقط با پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی عملی خواهد شد. دفتر بین الملل در

بروکسل، تحت نفوذ «کمیل هایزن» بدین منظور شکل گرفته بود که همکاری قسمت های مختلف احزاب را سازمان دهد تا اینکه مسیر سیاسی را برای آنها فراهم آورد. این احزاب که در بین الملل کمونیست تشکل یافته بودند، راه کارهای سیاسی ایدئولوژیک خود را از تجربه های قیام ۱۸۴۸ و از کمون پاریس ۱۸۷۱ و از انقلابیون سوسیالیست آلمانی که در زمان بیسمارک به مبارزه مخفی و تعقیب گریز با آن حکومت کسب کرده به ارث برده بودند. در عصر شکوفایی سرمایه داری، زمینه اصلاحات فراهم بود و مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی جای خود را با توافق مسالمت آمیز و اصلاح طلبی عوض کرده بود و در این مبارزات هرچه توافقات بیشتر حاصل می شد به همان نسبت نزدیکی بین سندیکاها و احزاب مستحکم تر می شد و احزاب خصلتی ملی به خود می گرفتند و منافع و دیدگاه های ملی بر شعارهای به ارث رسیده از انترناسیونالیسم غلبه می یافت. تا سال ۱۹۱۴ احزاب سوسیالیست می توانستند فعالیت اصلاح طلبانه خود را تحت لوای الفاظ انقلابی پنهان دارند، رهبران آنها در ظاهر می توانستند با واژگان مارکسیسم، انترناسیونالیسم و ضد نظامیگری ابراز عقیده کنند ولی زمانیکه جنگ بین الملل اول شروع شد، بین الملل دوم از هم پاشید. عملاً سوسیالیستها در دو جبهه صف کشیدند، سوسیالیستهایی که از میهن پرستی و طرفداری از جنگ حرف می زدند و سوسیالیستهایی که مخالف جنگ بودند.

در پنجم سپتامبر ۱۹۱۵ در زیمروالد، کنفرانسی بین المللی از سوسیالیستها تشکیل شد که نخستین کنفرانس از این نوع بود که پس از شروع جنگ برگزار شد که در اصل قصد نداشتند کنفرانس را به انجمنی برای عدم ابراز اعتماد به بین الملل پیش از جنگ مبدل کنند. در کنفرانس اکثریت نمایندگان از صلح طلبان بودند و اقلیت ناچیزی به دور لنین حلقه زده بودند که خواستار موضعی شکست طلبانه در برابر همه حکومت های در حال جنگ بودند و خواهان این بودند که جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنند و بین الملل تازه ای را تشکیل دهند. در کنفرانس نظرات مرکز پذیرفته شد، اگرچه مسئولیت جنگ را متوجه نظام سرمایه داری و حکومتها و خیانت احزاب سوسیالیستی نموده بود ولی نه از بین الملل تازه حرفی به میان آورده بود و نه جنگی بر علیه دولتهای در حال جنگ. در پایان کمیته بین الملل انتخاب شد هر چند اسماً مخالف بین الملل دوم نبود ولیکن می بایست هسته بین الملل سوم را تشکیل می داد.

سال به اتمام نرسیده بود که شکاف در جنبش زیمروالد عمیق تر شد، اقلیتی که به دور لنین بودند با وضوحی هرچه بیشتر خود را از جریان راست یعنی سوسیالیتهای صلح طلب و جناح مرکز که موضعی بین نا بین داشتند فاصله گرفتند. در اواخر آوریل ۱۹۱۶ لنین کنفرانس دوم جنبش زیمروالد را در کنیتال سویس که برگزار گردیده بود با خود همراه نمود. در ژانویه ۱۹۱۹ رهبران اسپارتاکیستها، روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت توسط جوخه های مرگ بورژوازی در برلین قتل عام شدند. این جنایت ضربه بزرگی به پرولتاریای آلمان و جنبش کمونیستی وارد ساخت. در ماه مارس ۱۹۱۹ انترناسیونال سوم (کمینترن) بدنبال تلاش بلشویکها در مسکو تاسیس یافت. دو تن از اعضای کمیته اجرائی کمینترن لنین و زینویف قبلاً از اعضای دفتر دائم چپ زیمروالد چپ بودند. بلشویکها تا

زمان عقب نشینی انقلاب جزو استوارترین انترناسیونالیست‌ها بودند. برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری، بین الملل سوم با سازمانیابی بین المللی ظهور کرد، بدون اینکه از بخش های ملی شکل بگیرد. بین المللی که می رفت کارگران جهان را به دور یک پرچم گرد آورد و حزبی جهانی، فراتر از مرزها و منافع ملی بسازد با فروکش کردن انقلاب در اروپا، قدم به قدم از مواضع انترناسیونالیستی خود عقب نشست. سر انجام بدنبال تسلط ضد انقلاب عملا به ابزاری در دست استالینیست‌ها در راستای "بلشویزه کردن" دیگر احزاب و بخدمت گرفتن آنها در راستای سیاست خارجی روسیه تبدیل گشت.

## قیام کرونشئات

درک رفتارهای بین المللی حزب بلشویک در مورد جنگ بین الملل اول و خصوصیت ویژه ای که از خلال جنگ خواستهای انقلابی را طرح نمود، او را از سایر احزاب بزرگ اروپایی جدا کرد، خصلت انترناسیونالیستی این حزب و انقلاب اکتبر را پیش درآمد انقلاب جهانی نشان داد. روزا لوکزامبورگ گفته بود "مسئله سوسیالیسم در روسیه طرح گردیده و این مسئله به تنهایی در روسیه قابل حل نمی باشد" [۵] لنین هم در ژانویه ۱۹۱۸ اظهار کرده بود "استقرار سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است، کارگران و دهقانان که قدرت شورایی را در دست دارند، یکی از واحدهای ارتش بزرگ جهانی هستند. با این واقعیات ما نمی توانیم، مسائلی که در روسیه رخ می داد را جدا از بد جهانی آن ارزیابی کنیم. جنبش شورایی در بین کارگران اروپا نفوذ کرده بود و کارگران خواستار آن بودند ولی این عاملی که باعث شکل گیری حزب کمونیست می شد، ظهور نیافته بود. به دلیل غایب بودن عنصر هدایت کننده و ابهامات پیچیده بر مسیر این راه، یکی از اصلی ترین مسئله ای شد که انقلاب در اروپا شکست خورد.

در آلمان این مسیر اینگونه طی شد که وقتیکه اتحادیه اسپارتاکیست بوسیله روزا لوکزامبورگ و کارل لینکبخت شکل گرفت، بعلت اینکه نمی خواستند در میان طبقه کارگر ایزوله شوند بالاجبار در حزب میانه رو «یو ای پی دی» باقی ماندند. همین نوع برخورد اسپارتاکیست‌ها نه تنها کارگران را سردرگم نمود بلکه آنها را از گروه های کوچکتر که برنامه روشن تری نسبت به اسپارتاکیست‌ها داشتند، همچون جریان چپ بریمن و سوسیالیست‌های بین الملل، منزوی تر گردانید. همین ابهامات مرزبندی شفاف را در میان طبقه کارگر تیره تر ساخته بود و آنها نمی توانستند فرقی بین سوسیال دموکرات‌ها، حامیان دروغین شوراها و اسپارتاکیست‌ها حامیان واقعی شوراها قائل شوند. بدین ترتیب وقتی قیام تحت هدایت اسپارتاکیست‌ها انجام گرفت، بوسیله سوسیال دموکرات‌ها متحدین پارتیزانهای بورژوازی به شدت سرکوب شدند و به بهانه این قیام رهبران آن نیز بقتل رسیدند. برای پرولتاریا روند حرکت انقلاب بسمت معکوس پیش می رفت، به این مفهوم که با رشد ضد انقلاب در شوروی، اهداف انقلاب انترناسیونالیستی هم کاستی می یافت. یا اینکه در جنگ داخلی که بوسیله نیروهای متحد ضد انقلاب - حکومت‌های، انگلیس، فرانسه، آمریکا - هدایت می شد، هرچقدر پایداری طبقه کارگر در برابر ضد انقلاب طولانی تر می شد، بذر گسترش انقلاب پرولتاریایی در میان سربازان دشمن شعله ورتتر و نفوذ جنبش شورایی

باعث شورشهایی در میان آنها می گردید که اگر این جنگ به درازا می انجامید منجر به شکل گیری شوراهای و خلع ید از حکومتهای ضد انقلاب می شد. سالهای جنگ جهانی، انقلاب و جنگ داخلی و مداخله ای بیگانگان، اقتصاد روسیه را یکسره آشفته ساخته و بافت اجتماعی آن را از هم گسیخته بود. صناعی که زیر نظر شوراهای قرار داشت، فقط می توانست جزئی از این احتیاجات را فراهم آورد. کشاورزی ویران بود و کشتزارها در اثر حمله و ضد حمله لگدکوب و از میان رفته بود. تکیه کردن به اجتماعی کردن صنایع و کشاورزی در یک کشور به تنهایی نمی توانست این نقیضه را جبران کند، انزوای انقلاب بر بلشویکها هرچه بیشتر فشار می آورد و نیاز به اقدام اساسی فشار می آورد که بر کمونیسم جنگی تکیه کنند چون حزب از ملایم ساختن خشونت‌های کمونیسم جنگی خوداری کرده بود، ناگزیر بود که بر شدت آن بی افزاید و فشار را بر کارگران دوچندان سازند. مصادره خواربار و ممنوعیت بازرگانی خصوصی حکومت را چندی یاری داد که از شومترین اضطرار برهد، اما این خط مشی در دراز مدت باعث می شد که کاهش و زوال اقتصادی شتاب گیرد.

حزب از آن رو به قدرت چسبیده بود که سرنوشت جمهوری را با سرنوشت خود یکی می دانست و خود را یگانه نیروی نجاتبخش انقلاب می شمرد. وقتی که اعتصابات کارگران در پتروگراد و مسکو شکل گرفت، عکس العمل بلشویکها حاکی از ترس و اضطرابی ناشی از آن بود و به سرکوب آن اقدام کردند. شورش کروونشتات عکس العمل مستقیمی در تقابل با اعتصابات پتروگراد و روش سرکوب آن بود. بخاطر شرایط جغرافیایی امکانات برای اجرای مذاکرات طولانی مدت بین دولت و ملوان وجود نداشت و در این فاصله زمانی، دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه در همان روز آغاز شد. سه موضوع در کنگره مطرح بود :

الف - نقش اتحادیه های کارگری در سیستم شوروی، کارگران مخالف، خواستار آن بودند که اتحادیه های کارگری گردشکار تولیدی کارخانجات را تحت رهبری خود قرار دهند. لنین اشتباهات تصور می کرد، اتحادیه مورد منظور آنها، سازمانی است بر علیه حزب و پس از جرو بحث فراوان نظر لنین پذیرفته شد و آنها رای نیاوردند، اتحادیه ها تبدیل به مدرسه مارکسیتی شدند و بعد از آن دیگر آنها قادر به ایفای نقشی در نهاد دولتی نبودند و بدل به مکانی گشتند که رهبران تحت سازماندهی توده ها انتخاب شوند، این ساختار نقش شوراهای را کاهش و کم رنگ تر می کرد.

ب - انتخاب سیاستی در برابر دهقانان، که منجر به تصویب اقتصاد نپ گردید که سازشی با دهقانان و بر علیه طبقه کارگر بود.

ج - ممنوع ساختن فراکسیون در درون حزب، زمان به واقعیت پیوستن این قضیه چندین سال طول کشید، اما این مصوبه، بلشویک ها را ملزم ساخت که پیش از هر زمانی از حزب دفاع کنند، حزبی که در جای قدرت نشسته بود.



شورش کرونشئات همانند بازی بود که برای طبقه کارگر از هر دو سو باخت را دربر داشت. پیکره کل بلشویک در منکوب کردن شورش کرونشئات همصدا شد. اگر شورش کرونشئات پیروز می گردید و بلشویکها را سرنگون می کرد، هرج و مرج بوجود آمده به شورش دهقانان و کشتار کمونیستها و باز گشتن مهاجرین و در نهایت به دیکتاتوری منجر می شد که این بار ضد پرولتاری بود و در شق دوم اگرچه شکست ملوانان کرونشئات شکستی برای قدرت شورایی در درون روسیه بود، اما حداقل دورنمای انقلاب جهانی هنوز هم باقی بود و این ملاک انقلابیون آن روز بود. در نتیجه اگر حوادث تاریخی که در روسیه اتفاق افتاد را نه کنکرت و مجزا بلکه در مقیاسی جهانی در نظر بگیریم، مشکل اساسی در این نقطه قرار خواهد داشت که حزب، دولت بود. حزب پرولتاریایی باید حزبی جهانی و یا سازمانی بین المللی باشد، عملکرد حزبی که از منظر فیزیکی به یک ناحیه خاص تعلق داشته باشد، نمی تواند به برنامه انقلاب بین المللی وفادار باشد. در مرحله انتقالی دولت کارگری از سرمایه داری به سوی سوسیالیسم، حزب نه دولت است و نه گرداننده قدرت دولتی خواهد بود. در مرحله گذار سرمایه داری به سوسیالیسم، یعنی دولت کارگری قدرت واقعی در شوراها متمرکز است. آنگاه شوراهای هر ناحیه مختار هستند که نمایندگان خود را انتخاب کنند و در صورت عدم موفقیت آنها را خلع کنند.

کرونشئات حادثه ای که تنها نشان دهنده افول موج انقلابی باشد، نبود. بلکه، همینگونه، حزب کمونیست آلمان در برابر تحریکات ارتش، که قصد داشت کارگران را خلع سلاح نمایند، با توصیه راداک نماینده حزب بلشویک در آلمان، از خود واکنش نشان داد، تا خدمتی در راستای بیرون آوردن روسیه شوروی از انزوا کرده باشد، قبلا این حزب در برابر کودتای معرف به کاپ، واکنش مثبتی از خود نشان داده بود. کارگران آن شهر قصد داشتند به جنگ ادامه دهند، در نهایت با کارگران مبارزی درگیر شدند که دیده بودند، عملیات ماه مارچ خاتمه یافته است. شکست در عملیات ماه مارچ و شورش کرونشئات، برافکار رهبران بلشویک که بحث های اصلی را ترتیب داده بودند به شدت سنگینی می کرد دیگر صحبت از سازگار بودن - در مورد طرح ۲۱ ماده ای که به کنگره دوم بین الملل ارائه گردیده بود - دفاع از مواضع انقلابی مصوب کنگره دوم نبود، در این مقطع نگرانی بر سر این بود که چگونه برای احزاب کمونیست پایگاه توده ای بدست آورد. در زمانی که موج انقلابی کاستی گرفته بود، این مفهوم را در برداشت که در جهت وحدت با همان سوسیال دموکراتها که در سال ۱۹۱۴ به کمپ امپریالیستها پیوسته بودند و با کشتار کمونیستها به دست فاشیستهای زیر زمینی مشکلی نداشتند، گام بر دارند. بنابر این سومین کنگره کمیترن گام دیگری در راستای گردش به طرف ضد انقلاب در سال ۱۹۲۱ بود. سرنوشت انقلاب جهانی و تغییر جهت آن به طرف ضد انقلاب به سرنوشت روسیه پیوند خورده بود. نقطه سقوط انقلاب روسیه و بین الملل انترناسیونالیستی فراهم آمده بود.

ادامه دارد

امیر جوادی

مهر ۱۳۹۰

## یادداشتها:

- (۱) انقلاب آلمان – جریان کمونیست بین الملل – برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی ص ۱۴
- (۲) روزالوگزامبورگ ، تونی کلیف ترجمه نسترن موسوی انتشارات روشنگران و مطالعات زنان ۱۳۷۵ ص ۴۹
- (۳) تاریخ روسیه شوروی ای اچ کار ، ترجمه نجف دریابندری ، جلد یکم ، چاپ بهمن ص ۸۵
- (۴) تاریخ روسیه شوروی ای اچ کار ، ترجمه نجف دریابندری ، جلد یکم ، چاپ بهمن ص ۸۹
- (۵) روزالوگزامبورگ در کتاب- انقلاب روسیه ۱۹۱۸ - به نقل از گرایش انترناسیونالیستی در مقاله درس آموزی از تجربیات انقلاب روسیه